

هنگامی که خداوند بخواهد جان کافر را بگیرد، می‌فرماید: ای ملک الموت، با یارانت به سوی دشمن من برو که من او را به سوی دارالسلام دعوت کردم اما روی برگرداند و مرا نکوهش کرد و به من و نعمت‌هایم کافر شد و مرا بر عرشم شماتت کرد. جان او را بگیر و او را در آتش بینداز. گفت: پس ملک‌الموت با چهره‌ای زشت و سیاه به سوی او می‌رود. چشمانش برق وحشتناکی دارد و صدایش مانند رعد کوبنده است، رنگش مثل شب تاریک سیاه است و بدنش مثل شعله‌های آتش است. سر او در آسمان دنیا و یک پایش در مشرق و پای دیگرش در مغرب است و دو پایش در آسمان است. آهنی با او هست. گروه بسیاری با او هستند و پانصد فرشته او را یاری می‌کنند و به همراه خود شلاق‌هایی از دل جهنم دارند که شعله می‌کشد و با خود شعله سیاه و شعله‌ای از شعله‌های جهنم دارند. سپس فرشته‌ای از خزانه‌داران جهنم بر او وارد می‌شود که سحقطاییل نام دارد و جرعه‌ای آتش به او می‌نوشاند که هم‌چنان تشنه آن است تا این‌که به آتش وارد می‌شود. پس هنگامی که به ملک الموت نگاه می‌کند، چشمش تیز می‌شود و عقلش زایل می‌گردد. گفت: ای ملک الموت، مرا باز گردانید. ملک الموت می‌گوید: کَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا می‌گوید: ای ملک الموت، پس مال و فرزندان و خانواده و عشیره و متعلقات خود را در دنیا به سوی چه کسی بخوانم؟ می‌گوید: آن‌ها را برای کسی جز خودت بگذار و به جهنم برو. گفت: با عصای آهنی ضربه‌ای به او می‌زند که در همه رگ و پی بدنش نفوذ می‌کند سپس او را می‌کشاند به طوری که جان او از کف پایش بالا می‌آید و وقتی به زانوهایش می‌رسد، به یارانش دستور می‌دهد و او را با شلاق می‌اندازند و دوباره بلند می‌کنند و قبل از خروج جانش سكرات موت را به او می‌نوشانند.

گویا با هزار شمشیر به او ضربه زده‌اند و اگر قدرت جن و انس را داشته باشد، همه رگ‌های بدنش در مقابل او لب به شکایت می‌گشایند، از شدت درد عصای آهنی چند شعبه‌ای که بر پشم‌تر خوابانده می‌شود و به هر چیز که بخورد آن را از جا می‌کند و بیرون آمدن جان کافر از رگ‌ها و اعضا و مفاصل و موها بدین صورت است؛ پس وقتی که جان به حلقوم رسید، فرشتگان به صورت و پشتش ضربه‌ای می‌زنند و به او می‌گویند: **أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ كُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ** و این آیه: **يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَ يَقُولُونَ حِجْرًا مَحْجُورًا**. آن‌ها می‌گویند: بهشت بر شما حرام باد و می‌گویند روح او از بدن جدا می‌شود و ملک الموت او را بین پتک و سندان می‌گذارد و از ناخن‌هایش خون فواره می‌زند و آخرین چیزی که از او بیرون کشیده می‌شود چشمان اوست و بوی تعفن شدیدی از او به مشام می‌رسد که همه اهل آسمان از آن احساس اشمئزاز می‌کنند و می‌گویند: لعنت خداوند بر او باد، بر روح کافر بدبویی که از دنیا خارج شد و خداوند او را لعنت کند و لعنت کنندگان، او را لعن کنند و هنگامی که روح او به آسمان دنیا برود، درهای آسمان بسته می‌شود که در این آیه آمده است: **لَا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ**. خداوند می‌فرماید: آتش را دوباره به او برگردانید که من انسان را از آن آفریده‌ام و به آن باز می‌گردانم و بار دیگر از آن خارج می‌کنم. وقتی در تابوت قرار گیرد، شیاطین جسد او را حمل می‌کنند و وقتی او را به قبر رساندند، هر قسمتی از قبر می‌گوید: خداوند او را در من قرار مده تا این که در حفره‌ای قرار داده می‌شود که خداوند مقدر فرموده است. وقتی او را در لحد گذاشتند، زمین به او می‌گوید: چه بد وارد شدی ای دشمن خدا.

به خدا سوگند وقتی بر متن من راه می‌رفتی، کینه تو را در دل داشتم و امروز که در دل من هستی کینه بیشتری نسبت به تو دارم. به عزت پروردگارم سوگند که از هم‌جواری با تو خشنود نیستم و به تنگ آمده‌ام و از تو وحشت دارم و خواسته‌تو را بر آورده نمی‌سازم. من باغی از باغ‌های بهشت یا حفره‌ای از حفره‌های آتش هستم. سپس نکیر و منکر به سراغ او می‌آیند که دو فرشته سیاه و آبی هستند و با دندان‌های خود قبر را می‌کنند و چشمان آن‌ها مانند دو دیگه مسی در میان موی آن‌هاست و صدای آنان مانند رعد کوبنده است و چشمان‌شان برق می‌زند. آن‌ها بر سر او فریاد می‌زنند و جان از تنش بیرون می‌رود تا این‌که به حنجره او می‌رسد و به او می‌گویند: پروردگار تو کیست و دین تو چیست و پیامبر و امام تو کیست؟ او می‌گوید: نمی‌دانم. آن‌ها می‌گویند: در دنیا یقین نداشتی و امروز نیز صاحب یقین نیستی، نه چیزی می‌دانی و نه هدایت شدی. گفت: ضربه‌ای به او می‌زنند که از مشرق تا مغرب همه به جز جن و انس صدای ناله او را می‌شنوند و از شدت این ناله و فریاد، ماهی‌ها در گِل فرو می‌روند و وحوش صحرا به بیشه‌ها می‌گریزند اما شما این را نمی‌دانید. سپس خداوند دو مار سیاه آبی را به سراغ او می‌فرستد که پنج ساعت در روز و شش ساعت در شب او را عذاب می‌کنند، زیرا او گناهان خود را از مردم مخفی می‌کرد اما از خداوند پنهان نمی‌کرد. فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ سپس خداوند دو فرشته کر و کور را بر او مسلط می‌کند که دو پتک آهنین از آتش با خود دارند که با آن ضرباتی می‌زنند و او فریاد می‌کشد و آن‌ها تا روز قیامت صدای فریاد او را نمی‌شنوند و وقتی صیحه قیامت برپا شد، آتش از قبر او شعله می‌کشد و می‌گوید: وای بر من که قبرم شعله ور شده است و خواری و ذلت به من نزدیک گشته است.

از آتش قبر برخیز و به سوی آتشی برو که خاموش نمی‌شود. او با روی
سیا از قبر بر می‌خیزد و با چشمان آبی و بینی دراز و دست و سر شکسته
بیرون می‌رود و نگاه خود را می‌دزد و اعمال زشت او در پیش چشمش
حاضر می‌شود و می‌گوید: به خدا سوگند که همیشه تو را در حال
رویگردانی از امر خداوند و شتابان به سوی گناهان دیدم. تو در دنیا
سوار بر من می‌شدی و اکنون من می‌خواهم بر تو سوار شوم و تو را به
سوی آتش ببرم سپس او زانو می‌زند و کافر بر پشت او سوار می‌شود و
به جهنم می‌رود. وقتی به فرشتگان نگاه می‌کند، غل و زنجیر آتشین
برایش می‌آورند و از خشم لب خود را گاز می‌گیرند. فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ
أُوتَ كِتَابِيَهٗ و خداوند ندا می‌دهد: او را به سوی آتش بیاورید و زمین
زیر پای او و خورشید بالای سر او به آتش تبدیل می‌شود و آتش می‌آید
و به گردنش آویخته می‌شود. او بسیار می‌گرید و می‌گوید: وای از دنباله
آتش. آتش با او سخن می‌گوید: و خداوند دور نگاه دارد بدن تو را از
عذاب تخی‌هایی که در طاعت خداوند داشتی. سپس نامه اعمال او از
پشت سرش می‌جهد و در دست چپ او می‌افتد. سپس فرشته‌ای
می‌آید و سینه او را به پشتش می‌دوزد و به او می‌گویند: نامه اعمال را
بخوان. او پاسخ می‌دهد: چگونه نامه عملم را بخوانم در حالی که جهنم
روبه‌روی من است؟ خداوند می‌فرماید: گردنش را بشکن و پشتش را
بشکن و پیشانی‌اش را به پاهایش بدوز. سپس می‌فرماید: خُذُوهُ فَغُلُّوهُ
پس برای بزرگداشت سخن خداوند، هفتاد هزار فرشته عبوس ترش‌روی
او را بر می‌دارند. یکی محاسن او را می‌کند و یکی استخوان‌هایش را له
می‌کند و او می‌گوید: آیا به من رحم نمی‌کنید؟ آن‌ها می‌گویند: ای
بی‌چاره، چگونه بر تو رحم کنیم که خداوند ارحم الراحمین رحمی به تو
نمی‌کند. آیا این تو را آزرده خاطر می‌کند؟ می‌گوید: بله بسیار زیاد.

می‌گویند: ای بی‌چاره، اگر تو را در آتش بیندازیم چه بر سرت خواهد آمد؟ فرشته سینه او را هل می‌دهد و او به مدت هفتاد هزار سال سقوط کی کند. آن‌ها می‌گویند: **يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَ**. سنگی در سمت راست و شیطان در سمت چپ او قرار می‌گیرد و گوگرد شعله‌وری در صورت او روشن می‌شود و خداوند هفتاد شلاق که ضخامت آن به اندازه چهل ذراع است برای او می‌آفریند و آن را به دست فرشته‌ای که مسئول عذاب کردن اوست می‌دهد و طول فاصله هر شلاق تا شلاق دیگر چهل ذراع است و بین هر دو شلاق مارها و عقرب‌هایی از آتش و کرم‌های آتشین وجود دارد که سر آن‌ها هم‌چون یک کوه بزرگ است و ران آن‌ها مثل کوه ورقان است که کوهی است در مدینه و مشفر آن از خرطوم فیل بلندتر است که او را می‌کشند و گوش‌های او فرو رفته است و بین دو گوش او دالان‌هایی از آتش شعله ور وجود دارد. آتش از مقعد او به قلبش می‌رسد. اما او به درهای جهنم خود بنگرد، سیاه روی می‌شود و می‌گوید: **يَا لَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ** وای بر تو که مرا گمراه کردی، قدری از عذاب خداوند را از من برگیر او می‌گوید: ای بی‌چاره، چگونه عذاب را از تو برطرف کنم که من و تو در این روز فی **الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ** سپس ضربه ای به سرش وارد می‌کند که با آن ضربه به مدت هفتاد هزار سال سقوط می‌کند تا به چشمه‌ای می‌رسد که آنیۀ نام دارد و خداوند متعال می‌فرماید: **تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ** و آن چشمه‌ایست که حرارت آن در نهایت شدت قرار دارد و از زمانی که خداوند جهنم را آفرید روشن است و همه وادیان آتش می‌خوابند و آن چشمه از شدت حرارت نمی‌خوابد.

و فرشتگان می‌گویند: ای بی‌چارگان، نزدیک بیایید و از آن بنوشید و وقتی از آن رویگردان شدند، فرشتگان با پتک به آن ضربه می‌زنند و به آن‌ها گفته می‌شود: ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ذَلِكِ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ سپس جام‌هایی از آهن برایشان می‌آورند که از چشمه آنیّه پر شده است. وقتی به نزدیک آنان آورده می‌شود، لب‌هایشان به هم دوخته می‌شود و گوشت صورت‌شان از هم می‌پاشد و وقتی از آن بنوشند و در شکم‌های خود بریزند، يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَ الْجُلُودُ سپس ضربه‌ای به سر او وارد می‌شود که به واسطه آن ضربه هفتاد هزار سال سقوط می‌کند تا در سعیر می‌افتد و وقتی به آن‌جا رسید، آتش به صورت‌های آنان کشیده می‌شود و در این لحظه چشم آن از شدت حرارت چیزی نمی‌بیند. سپس ضربه‌ای به سر او وارد می‌شود که به واسطه آن ضربه هفتاد هزار سال سقوط می‌کند تا به درخت زقوم می‌رسد درختی که تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ هفتاد هزار شاخه از آتش دارد و در هر شاخه هفتاد هزار میوه آتشین دارد و هر میوه از زشتی مانند سر شیطان است و بوی تعفن دارد. او بر روی صخره‌ای می‌لغزد که مانند آینه است و فاصله هر دو صخره با هم هفتاد هزار سال است شاخه‌های آن از آتش تغذیه می‌کند و میوه آن آتش است و همه چیز آن آتش است. به او می‌گویند: ای بی‌چاره بالا بیا. اما او هر بار که تلاش می‌کند بالا بیاید می‌لغزد این کار او هفتاد هزار سال طول می‌کشد و هر بار میوه‌ای از آن درخت بخورد، از صبر تلخ‌تر و از مردار بدبوتر و از آهن سخت‌تر است و وقتی میوه به شکم او می‌رسد، مانند آب جوش می‌جوشد.

آن‌ها آنچه را که در دنیا از غذاهای خوشمزه می‌خوردند به یاد می‌آورند و در حالی که در این تصورات هستند، فرشتگان آن‌ها را می‌کشانند و به مدت زمان طولانی در تاریکی‌های انبوه می‌افتند و وقتی در آتش جای گرفتند، صدایی مانند صدای سرخ شدن ماهی در مقلی یا مانند صدای شکستن نی از آنان به گوش می‌رسد. سپس خود را از روی درخت در دره‌های مذاب پرت می‌کند که از آتش داغ‌تر و جوشان است این دره‌ها آن‌ها را در سواحل می‌اندازد و ساحل آن مانند ساحل شماس است که آن‌ها را به فاصله یک باغ و یک ذراع و یک فتر از خود دور می‌کند آتش مارها و عقرب‌ها را به سوی آنان می‌آورد که مانند قاطر هستند. هر عقرب شصت نیش دارد که در هر نیش سم فراوان وجود دارد. مارها مانند بخاتی سیاه و آبی هستند برای هر نفر هفتاد هزار مار و هفتاد هزار عقرب است سپس به مدت هفتاد هزار سال در آتش انداخته می‌شود و سوخته نمی‌شود. سپس هفتاد هزار نفر به شاخه‌های زقوم آویخته می‌شوند و پایین نمی‌آیند آتش از معقد آنان به قلب‌هایشان می‌رود لب‌های خود را می‌گزند و عقل‌شان زایل می‌گردد پوست‌ها کباب می‌شود و گوشت‌ها از بین می‌رود. پروردگار حیّ قیّوم به خشم می‌آید و می‌گوید: ای مالک، به آن‌ها بگو بچشید که چیزی جز عذاب را بر شما نمی‌افزایم. ای مالک، آتش را شعله‌ورتر کن آتش را شعله‌ورتر کن که بر کسانی که مرا بر روی عرش خود نکوهش می‌کردند و حقم را پایمال کردند خشم گرفته‌ام و من ملک جبّار هستم. مالک ندا می‌دهد که ای گمراهان و ای مستکران و صاحبان نعمت در دنیا، آتش جهنم را چگونه یافتید؟ آن‌ها می‌گویند: دل‌های ما را نابود کرد و گوشتمان را خورد و استخوان‌های ما را در هم شکست و ما هیچ یاور و فریادری نداریم.

مالک می‌گوید: به عزت پروردگارم سوگند که عذاب شما را زیاد خواهم کرد. آن‌ها می‌گویند: اگر خداوند ما را مورد عذاب قرا دهد هیچ ظلمی به ما نکرده است. مالک می‌گوید: **فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ** یعنی بر اصحاب سعیر دوری باد. خداوند جبار به خشم می‌آید و می‌گوید: ای مالک، آتش را شعله‌ور کن، آتش را شعله‌ور کن. مالک خشمگین می‌شود و ابر سیاهی را بر سر آنان می‌فرستد که بر همه جهنمیان سایه می‌افکند و ندا می‌دهد و اول و آخر و برتر و پست‌تر صدای او را می‌شنوند. می‌گوید: دوست دارید چه چیزی بر سر شما ببارد؟ می‌گویند: آب سرد که تشنه‌ایم. خواری آن چه بسیار است و سنگ و پتک و آهن و خونابه و کرم‌های آتشین بر شما می‌بارد. چهره و پیشانی آنان می‌سوزد و چشم‌هایشان تاریک می‌شود و استخوان‌هایشان در هم شکسته می‌شود. در این هنگام می‌گویند: وای بر ما. و وقتی استخوان‌های آنان دیگر گوشتی نداشت، خشم خداوند بیشتر می‌شود و می‌گوید: ای مالک، آتش را مانند هیزم بر آن‌ها بکش. سپس امواج آتش به مدت هفتاد سال به آن‌ها زده می‌شود و پس از آن درها به روی آنان بسته می‌شود و فاصله هر در تا در دیگر به اندازه یک مسیر پانصد ساله است و قطر هر در به اندازه یک مسیر پانصد ساله است. سپس هر یک از آنان در سه تابوت آهنین از آتش قرار داده می‌شود که بر بالای یک‌دیگر قرار دارند و هیچ صدایی به جز ناله و شیون و صدای الاغ و قاطر و صدای سگ از آنان به گوش نمی‌رسد. آن‌ها کر و لال و کور هستند و هیچ سخنی مگر ناله و شیون نمی‌گویند. پس درهای جهنم به روی آنان بسته می‌شود و ستون‌هایش پایین می‌آید و روحی به آنان وارد نمی‌شود و هیچ غصه‌ای از آنان برطرف نمی‌گردد.

آتش بر آنان مطبّق است یعنی هیچ راه فراری از آن ندارند و هیچ
فرشته‌ای برای آن‌ها شفاعت نمی‌کند و هیچ دوست صمیمی از بین
بهشتیان ندارند و پروردگار آن‌ها را فراموش کرده است و یاد آنان را از
دل بندگان زدوده است و هیچ‌کس آنان را یاد نمی‌کند.